

دیروز را به امروز و امروز را به فردا باید پیوند بزنیم!

- پریپام ترین هفته را گذرانیدیم. هم درباره گزارش اجلاس شورای سردبیری راه توده و هم درباره یادمانده ها. آخرین پیام ها را دیروز کنترل کردیم. با شما موافقم که پیام های این هفته بسیار زیاد بود. هم تلفنی و هم از طریق پیامگیر راه توده. من فکر می کنم این پیامی که با حذف نام نویسنده آن شما هم موافق انتشار آن هستید در صدر پیام ها قرار داشت. ارسال کننده پیام از شخصیت های مطرح جامعه اهل قلم و روشنفکری امروز ایران است و بیش از این مجاز به صحبت درباره وی نیستیم. پیام ایشان چنین است:

سلام بر دوستان عزیز

من تاکنون نسبت به کلیه آنچه به نام حزب توده منتشر می شود بشدت بدبین بودم و ناخودآگاه از هرچه حزب توده نوشته بود بیزار. اما دیروز قطعنامه اجلاس شورای سردبیری راه توده را خواندم. جز بخش پایانی آن که برای من اهمیتی ندارد و شامل مسائل حزبی شماسست، تحلیل همه جانبه شما از وضع کنونی و نگاه مسوولانه تان به وضع کنونی کشور مرا شگفت زده کرد. به شما بخاطر این همه دقت و تحلیل روشن و دقیق تبریک می گویم.

خوشحالم که اعلام کنم مرا به عنوان یک دوست ببینید. دوست دارم بدون اینکه رابطه ام را علنی و آشکار کنم، هر نوع مشورت یا کاری می توانم برایتان انجام بدهم.

برایتان آرزوی موفقیت دارم....

من شخصا پاسخ پیام صمیمانه ایشان را نوشتم و فرستادم و در اینجا با در نظر گرفتن همان ملاحظه ای که خود ایشان رعایت آن را از ما خواسته اند متن پیام را منتشر می کنیم. در این پیام نکات قابل توجهی وجود دارد. نخست اینکه کسانی که دستشان از نزدیک در آتش تحولات داخل کشور است حرف و نظر ما را بسیار بهتر از کسانی که از دور دستی بر آتش دارند درک می کنند. دوم اینکه تمام تلاش ما در این سالها همین بوده است. یعنی گفتن سخنی که نه فقط از جانب دوستان و همفکران خودمان، بلکه از جانب کسان دیگری که اندیشه ای دیگر دارند، اما در بطن تحولات قرار دارند، بعنوان واقع بینی سیاسی توده ایها درک و تأیید شود. نکته بعدی اینست که مردم عموماً به آن بخش از حرف های ما توجه دارند که با تحولات و رویدادها و حوادث کشور در ارتباط است و به همین دلیل بحث های درون حزبی و درون گروهی برای آنها بی اهمیت است. به همین دلیل من شخصا بسیار متأسفم و حتی متأثرم از اینکه "نامه مردم" کار را به جایی کشاند که ما سرانجام پس از ۱۷ سال مجبور شدیم وارد این مشاجره داخلی و خانگی شویم. شما همه تان شاهدید که در این دوران ما بسیار امیدوار بودیم بتوان یک راهی برای نشستن و گفتگو کردن پیدا شود اما متأسفانه چنین نشد و امروز ناچاریم سخن بگویم، به چند دلیل. دلالتی که در جلسه شورا هم از طرف اعضای حاضر در جلسه مطرح شد. در درجه اول این مسئله که برخی مسائل تا زمانی که رفیق خاوری در قید حیات است و امیدواریم در قید حیات هم باقی بماند باید مطرح شود. زیرا این بیم وجود دارد که فردا مستند به مطالبی که در زمان حیات ایشان در نامه مردم منتشر شده و انداختن بار مسئولیت به گردن کسی که دیگر نیست تا پاسخگو باشد، حرف ها و استدلال های

ما آنگونه که اکنون به دل می نشیند به دل ننشیند. نکته دیگر این که ایشان پیش از کسانی که در این چند سال اخیر سکandar شده اند در جریان بسیاری از امور قرار داشته و ما به راحتی می توانیم گذشته را به یاد ایشان بیآوریم. و بالاخره این نکته که وقتی امکان گفتگوی مستقیم وجود نداشته باشد چاره ای جز استفاده از امکان نشر و نشریه نیست.

بهرحال همه ما متاسفیم که کار به اینجا کشید. ضمناً یک نامه جالبی هم در باره جلسه اخیر نامه مردم برای ما نوشته شده که در حال بررسی و تحقیق درباره محتوای آن هم هستیم. اگر مسائلی که در این نامه مطرح شده واقعیت داشته باشد تاسف ما در باره سقوط سطح بحث ها تا بدین حد نازل دو چندان می شود. اگر محتوای این نامه واقعیت داشته باشد، معلوم می شود در اطراف نامه مردم کسانی جمع شده اند که اطلاع و آگاهی بسیار نازلی از تاریخ حزب و فرقه دمکرات آذربایجان و سه مهاجرت طولانی مدت پس از شکست حکومت آذربایجان، پس از ترور ناتمام شاه در سال ۱۳۲۷ و پس از کودتای ۲۸ مرداد دارند. این احتمال دور از ذهن نیست که اطلاعات آنها درباره مهاجرت کنونی هم در حد همان سه مهاجرت باشد. صادقانه ترین و رفیقانه ترین توصیه ای که می توانم به آنها بکنم اینست که بخوانید، بخوانید و باز هم بخوانید! حتی همین کتاب هائی که امثال عبدالله شهبازی مستند به بازجویی های زندان در ۱۲۰۰ صفحه منتشر کرده و یا کتابچه حقیقت و دهها کتاب دیگری که منتشر شده را بخوانید. نباید از خواندن این کتاب ها هراس داشت، البته اگر به استواری خود اطمینان داشته باشیم. در لابلای همین کتاب ها مطالب بسیار مهمی پیدا می شود. باور کنید که من شخصاً اولین کتابی که در باره حزب توده ایران خواندم "سیر کمونیسم در ایران" سرهنگ زیبایی سربازجوی دوران تیمور بختیار بود. کلاس ۱۱ دبیرستان بودم و کنجکاوی من در باره حزب از همانجا آغاز شد. من درباره کتابی که درباره سازمان چریک های فدائی خلق در ایران منتشر شده هم همین نظر را دارم. باید آن را هم با دقت خواند. مطالب جالبی در آنها پیدا می شود. مثلاً من در کتاب حزب توده ایران از آغاز تا فروپاشی که عبدالله شهبازی به اعتراف خودش منتشر کرده و شنیده ام در ایران یا تمام شده و یا آن را جمع کرده اند، بخش هائی از بازجویی رفیق جوانشیر را خواندم که بارها به زیرکی او آفرین گفتم.

- درباره کتابچه حقیقت خیلی شایعات هست و خیلی هم سئوالات.

میدانم و بدقت هم آن را خوانده ام. یکبار در گذشته خوانده و یک نقدی هم در راه توده درباره آن نوشتم و یکبار هم اخیراً، پس از انتشار بخش های اخیر گفتگویی که با هم داریم نسخه دقیق و کاملی از آن را توانستم از طریق داخل کشور بگیرم و بخواندم. متن کتابچه حقیقت برخلاف آنچه تا حالا شایع بوده توسط پیروز دوانی نوشته نشده، بلکه پیروز دوانی آن را در همان انتشاراتی که داشت منتشر کرد. متن این کتابچه هم پیش از اطلاع و ظرفیت پیروزدوانی است. بااحتمال بسیار آن را مهدی پرتوی نوشته و یا برای دوانی تحریر کرده است. پیروز دوانی هم یا بر مبنای گرایشات ضد توده ای که داشته و یا بر هر اساس دیگری که جای بحث آن در اینجا نیست آن را منتشر کرده است. باید تلاش کنیم از زیر و بالای مسائل مربوط به حزب سر در بیآوریم، زیرا یک توده ای آگاه، باندازه یک گردان توده ای کم آگاه و کم اطلاع می تواند موثر باشد. به همین دلیل است که معتقدم کتاب خاطرات و کتاب گفتگو با تاریخ زنده یاد کیانوری را هم باید با دقت خواند و فیش برداری کرد. بسیار ساده می توان آن نکاتی را که در آن گنجانده اند و یا تحت فشار زندان بیان و نوشته شده اند بیرون کشید و کنار گذاشت. اما به صرف این که کتاب را مرکز پژوهش های وابسته به وزارت اطلاعات منتشر کرده مگر می شود نخواند و گذاشت کنار؟ مگر ما می خواهیم نخوانده ملا باشیم؟ ما باید پایه های خودمان را قوی کنیم، آنوقت در شکم همه این کتاب ها و نوشته ها هم میتوانیم برویم و به سود حزب و آگاهی خودمان از دل آنها مطلب بیرون بکشیم. آن آشنائی به تاریخ حزب که به آن اشاره کردم در همین مقاطع می تواند به یاری ما بیاید و امکان بدهد سره را از ناسره باز شناسیم. چه کسی گفته که نمی توانیم برخی اظهار نظرهای زیر فشار

زندان و شکنجه درباره افراد را بیرون بریزیم و از آنچه به درد می خورد استفاده کنیم؟ اصلاً نباید ترسید که فردا آقایان در نامه مردم بنویسند: دیدید؟ سردبیر راه توده گفته بروید کتاب های وزارت اطلاعات و بازجویی های زیر شکنجه را بخوانید!

متأسفانه امروز داریم با ادامه موج مثبت نتایج نشست شورای سردبیری راه توده جلو می رویم و به کار خودمان نمی رسیم. این مسائلی که اشاره کردم خواه نا خواه در دیگر مطالب راه توده بتدریج مطرح خواهد شد. گفتگوی گذشته ما در باره جنگ ایران و عراق و بویژه مرحله دوم این جنگ بود. حضور بی معطلی توده ایها در سنگر دفاع از میهن، افشای اخبار و اطلاعات مربوط به قریب الوقوع بودن حمله عراق به ایران و سرانجام مخالفت شجاعانه حزب با مرحله دوم جنگ، یعنی ورود به خاک عراق و رفتن به گرداب جنگ فرسایشی که خواست امریکا بود.

در ارتباط با گفتگوی قبلی هم چند پیام گرفته بودیم. از جمله در باره عملیاتی که توده ایها و بویژه نظامی های توده ای در آن نقش آفرین بودند. در باره نقش مهم و تعیین کننده ارتش در مرحله اول جنگ تا بیرون کردن ارتش صدام حسین از ایران و پیام هائی دیگر. بنظرم از جمله کم کاری های همه ما در ۲۰ سال اخیر یکی هم غفلت از کار تحقیقی روی نقش توده ایها در جنگ میهنی بوده است. ما اگر هزاران بار بنویسم سرهنگ کبیری قهرمان و یا عطاریان قهرمان و یا افضلی کبیر نمی توانیم باندازه بازگویی نقش آنها در جنگ و دفاع از میهن در معرفی آنها به توده مردم موثر باشیم. بویژه نسل جوان کشور که باید آنها را با شخصیت ملی و توده ای کسانی آشنا کنیم که از میهن خود دفاع کردند و سپس توسط حاکمیت تیرباران شدند! این بحث شامل تمامی نقش حزب می شود، اما چون موضوع گفتگو جنگ و دفع تهاجم ارتش صدام حسین بود روی نظامی ها متمرکز شدم. در اینجا هم مسئله تبلیغات ما باز می گردد به این اصل که می خواهیم خودمان یادمان نرود آنها - اعم از توده ای نظامی و غیر نظامی- چه کسانی بودند و چه خدماتی به میهن و انقلاب کردند و یا می خواهیم در سطح ملی و وسیع به مردم ایران بگوئیم توده ایها چه کردند و چه بودند؟ مثل خیلی از موارد دیگر، ما باید یک تجدید نظر کلی در کار تبلیغاتی حزب بکنیم و یک طرح جامع نوین تدوین کنیم. اگر چنین کردیم، آنوقت می بینیم که چقدر کار روی زمین مانده است و ما خودمان را فلج کرده ایم. اینجاست که معلوم می شود چه کسی اهل کار است و چه کسی اهل مدال به سینه چسباندن و به انزوا و به جمع خودی ها خیزیدن. از همه این سایت ها بلند و کوتاهی که درست شده و یک اسم توده ای روی آن گذاشته شده و خبرهای منتشر شده در مطبوعات و خبرگزاری های داخل کشور را دوباره منتشر می کنند و در واقع وقت و انرژی را می کشند، باید در همین جهت استفاده شود. به جای نفی و طرد آنها باید برنامه ای تنظیم کرد که از همه این امکانات بتوان استفاده کرد، با نسل جدید پل پیوند برقرار کرد. اما این ممکن نیست مگر ابتدا یک برنامه تبلیغاتی با جهت گیری مشخص تدوین شود. باید دوباره از ریشه روئید!

- اصلاً گفتگوی این بار را روی همین مسائل جلو برویم.

موافق نیستم. ما بتدریج در مقالات دیگری در باره همه این مسائل صحبت خواهیم کرد. تا اینجا هم از ریل خارج شده ایم و باید ترمز را کشید. برگردم به گفتگوی خودمان. قرار بود در باره قیام مسلحانه مجاهدین خلق صحبت کنیم، اما من در این هفته گفتگوهای قبلی را یک مروری کردم و متوجه شدم که در این باره صحبت کرده ایم. البته نه بصورت جامع اما بهر حال درباره ترورها و اعدام های پس از اعلام قیام مسلحانه توسط مجاهدین خلق صحبت کرده ام و مشاهدات خودم را هم گفته ام. من با تمام وجود آن ارزیابی تاریخی شادروان منوچهر بهزادی را تأیید می کنم که در یکی از گفتگوهای پیشین برایتان گفتم. همان جمله که نیش بلوار کشاورز و در آن بعد از ظهری که بین کمیته ها و رفقای فدائی خلق بر سر نگهداشتن ساختمان میکده درگیری بود و بهزادی با دست اشاره به آنسوی بلوار و

درگیری‌ها کرد و گفت: "این حوادث مسیر انقلاب را منحرف خواهد کرد". و دیدیم که حوادث کردستان و گنبد و سپس اعلام قیام مسلحانه از جانب مجاهدین خلق چه ضربه سنگینی به انقلاب زد و چگونه جناح راست را در حاکمیت تقویت کرد. در واقع جناح راست محرک واقعی این انحراف بود، اما واقعیت هم اینست که نیروهای سیاسی هم نتوانستند این توطئه را درک کنند. حزب ما یگانه جریان سیاسی آگاه و حاضر در صحنه بود که تک صدای خود را در نامه مردم منتشر می‌کرد و هشدار می‌داد اما هیاهوی آن سالها و سرمستی نیروهای چپ مذهبی حاکم کجا و صدای ما کجا؟! در باره جنگ هم اشاره کردم که بسیاری از کادرهای مذهبی انقلاب در جبهه‌ها کشته شدند و حتی حوادثی بصورت انفجار و سقوط هواپیما و یا ترور در جبهه‌ها روی داد که همه آنها اتفاقی نبود، بلکه شواهد نشان از سازماندهی آن دارد.

ما هر سال می‌توانیم در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی بنویسیم که توده ایها را هم قتل عام کردند و درباره جنایتی که در آن فاجعه روی داد اعلامیه بدهیم، اما از تأثیر گذاری این نوع تبلیغات تکراری بتدریج و سال به سال کاسته می‌شود. ما چه خوشمان بیاید و چه بدمان بیائید واقعیت اینست. بنابراین، علاوه بر صدور این نوع اعلامیه‌های سنتی، باید برویم بدنبال یک کار اساسی‌تر و تاریخی‌تر. یعنی باید به نسل جوان کشور و به مردم ایران با ارائه اسناد نشان بدهیم که از روی پیکر توده‌ای‌ها عبور کردند تا توانستند جمهوری اسلامی را به این منجلابی که شاهدیم ببرند. باید نشان بدهیم که توده‌ای‌ها در تاریخی‌ترین مقاطع چه کردند؟ چرا کردند؟ و توطئه‌های عظیمی که در کشور روی داد چرا پیوسته سمت گیری آن به سمت اعدام رهبران حزب، یورش خونین به حزب توده ایران بود و سرانجام نیز این یورش از درون خود حکومت سازمان داده شد.

من درباره دو کودتای طبس و نوژه از میان پرسش و پاسخ‌هایی که آرشیو کامل آن را دارم و مقاله ۵۲ صفحه‌ای زنده یاد کیانوری دو سند تاریخی را بیرون کشیدم که اولاً نشان دهنده نقش حزب در خنثی سازی دو کودتای طبس و نوژه است و در واقع کامل آن گزارشی است که زنده یاد کیانوری در اولین جلسه ۴ نفره درباره این دو کودتا داد و من برایتان گفتم. این دو سند صحبت‌های قبلی من را کامل می‌کند و حتماً باید در این گفتگوها منتشر شود. بی جهت نباید عجله کرد و برای رسیدن به بخش‌های دیگر گفتگوئی که داریم از سر این موضوعات بسیار مهم گذشت. بالاخره این‌ها ضابط تاریخی حزب می‌شود و نسل جدید ایران که دسترسی به انتشارات ۲۵ سال و حتی ۳۰ سال پیش حزب ندارد، اینها را می‌خواند و دقیق‌تر متوجه می‌شود ما درباره نقش خود در انقلاب ۵۷ چه می‌گوئیم.

پرسش و پاسخ ۱۷ - ۷ - ۵۹

«به این ترتیب ما از تدارک کودتا در سطوح مختلف آن، در خارج و داخل ایران، اطلاعات دقیقی داشتیم و اینها را به موقع در اختیار مقامات گذاشتیم. در دوران اخیر نیز فاکت‌های دقیق دیگری پیدا شد و اطلاعات دیگری هم به مقامات رسید که تأیید کننده تمام اطلاعاتی است که از طرف حزب ما داده شده است. در نتیجه این همکاری توانستند توطئه را در این مرحله سرکوب کنند و درهم بشکنند.

کودتا قرار بود در این مراحل انجام گیرد: اول کودتای طبس. در کودتای طبس قرار بود نیروهای آمریکایی پس از پیاده شدن در طبس، به نزدیکی تهران منتقل شوند و خود را به لانه جاسوسی برسانند. مرحله دوم قرار بود کلیه ساواکی‌ها و افسران بازنشسته و افسرانی که در واحدهای ارتش و ژاندارمری و پلیس هستند وارد عمل بشوند و گروه‌هایی از آنها با نقشه معین به مناطق معینی حمله بکنند. اولین هدف آنها عبارت بود از منزل امام برای از بین بردن خود امام و نزدیکانش و سپس کشتار رهبران مذهبی، روحانیت مبارز و رهبران حزب توده ایران که منازل همه‌شان را شناسایی کرده بودند. این مدارک چون در همان تاریخ

تنظیم و تسلیم شده است، حالا دیگر نمی توانند به ما بگویند که شما امروز پس از وقوع واقعه اینطور می گوئید. بعد قرار بود که این گروه ها و گروه های دیگر به موازات گسترش حملات نظامی خود، به سراغ تمام پاسداران و کمیته ها بروند و آنها را با گازهای شیمیایی خواب و فلج کنند و پس از موفقیت در این عملیات، گروه های معینی از آنها به رادیو-تلویزیون حمله کنند و آنجا را در اختیار بگیرند و حکومت کودتایی اعلام کنند. نقشه این عملیات برای تهران و برای شهرهای مهم کشور کشیده شده بود و قرار بود برای شنبه شب پس از آنکه تمام پاسداران و دانشجویان مسلمان پیرو خط امام مستقر در لانه جاسوسی را با گاز شیمیایی خواب کنند و گروهان ها را آزاد کنند، عملیات خود را به طور دامنه دار گسترش دهند. این بود نقشه کودتای طبس، این نقشه البته به هم خورد، ولی فقط يك قسمتش که تجاوز نظامی آمریکا در طبس بود، با عدم موفقیت روبرو شد. آنها ضمنا می خواستند يك "دستبرد تاریخی" هم زده باشند و گروهان ها را هم در جریان کودتا آزاد کنند. ولی مسئله گروهان ها به هیچ وجه مسئله اصلی نبود آنها این احتمال را می دادند که در این جریان نه فقط گروهان ها، بلکه تمام افراد نظامی که پیاده کرده بودند، از بین بروند. مسئله اساسی برای آنها همان نقشه کودتا برای برانداختن رژیم بود. ما فردای همان روز، ضمن اعلامیه ای که در "نامه مردم" انتشار یافت صریحا نوشتیم که هدف جریان طبس به هیچ وجه زدن يك ضربه برای آزاد کردن گروهان ها نبود، بلکه کودتا بود.

ضربه دوم "نوزه" عبارت بود از يك حمله به فرودگاه تهران. قرار بود اول به فرودگاه حمله کنند و هم زمان با آن يك گروه ۲۰۰ نفری به سراغ رادیو بروند. فرودگاه را می خواستند با افرادی که در آنجا داشتند بگیرند و سپس طیاره ها بلند شوند و نقشه بمباران منزل امام خمینی را عملی کنند و مراکز حساس دیگری را که فکر می کردند مقاومت بکنند از بین ببرند. به موازات این عملیات می بایست تمام نیروهای مسلح سازمان یافته ضد انقلابی، یعنی ساواکی ها و افسران و غیره در تهران شروع کنند به نابودی کمیته های پاسداران و مراکز پاسداران، با استفاده از انواع سلاح ها و وسایل نظامی فوق العاده مدرن نوع آمریکایی که حتی بعضی هاش در ارتش ایران هم، شاید نباشد. ما اطلاع نداریم، ولی به احتمال قوی نباید باشد، از جمله نورافکن های معینی که افراد را شب کور و به کلی فلج می کند و گازهایی که خواب آور است یعنی نیروهای مخالف را برای ۲۴ ساعت به کلی فلج می کند. با استفاده از این سلاح ها می خواستند نقشه کودتا را پیاده کنند. برنامه آنها این بود که با نابودی میلیون ها نفر کودتا را پیروز کنند. میلیون ها نفر از مردم ایران را نابود کنند! این اغراق نیست رفقا! این نقشه واقعی ضد انقلاب در ایران بوده است، یعنی آن ها حاضر بودند به اینکه يك میلیون، بلکه میلیون ها نفر را، اگر مقاومت شود، از بین ببرند تا کودتا پیروز شود.

امیدواریم جزئیات این کودتا و نتایجی را که از تحقیقات و از گفته ها به دست خواهد آمد، به طور کامل منتشر بکنند تا مردم ایران این چهره واقعی ضد انقلاب را ببینند و از تلاش هایی که برای تکرار ماجرای اندونزی و شیلی در ایران انجام گرفته آگاه شوند. ما خواستاریم نتیجه تمام تحقیقات در دسترس افکار عمومی مردم ایران و جهان قرار داده شود. چه تبلیغاتی بهتر از این برای افشاء کردن چهره کریه امپریالیسم آمریکا و هوادارانش؛ چه آن قیافه های متمدن انگلیسی و فرانسوی و آلمان غربی که در این توطئه شریکند و چه آن دوستان آقای قطب زاده در پاکستان و ترکیه که شریک این توطئه بودند و قصد داشتند از آنجا با طیاره های خود نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی را وارد ایران کنند. همه این ها را باید به اطلاع مردم ایران و جهان برسد. نتیجه این محاکمات می تواند يك دادگاه تاریخی علیه امپریالیسم آمریکا باشد، زیرا متأسفانه در شیلی و در اندونزی ارتجاع موفق شد خودش را تثبیت کند و نگذاشت واقعیت آن جنایات آن طور که لازم هست در خارج انعکاس پیدا کند.

حال این سؤال مطرح می شود که آیا توطئه تمام شده است؟ به نظر ما نه. هشدار می دهیم که امروز شما در "نامه مردم" خواندید، فقط يك بانگ تبلیغاتی نیست، این هشدار می باشد برای

اینکه مردم را واقعا آماده بکند برای يك مقابله با خطر موجود. به نظر ما خطر به طور جدی وجود دارد. در خیرهایی که امروز رسیده، از قول بختیار گفته شده است که "انقلاب" (منظور کودتاست!) متأسفانه با شکست روبرو شد. رادیوی صدای آمریکا صبح امروز ۲۶ تیر اعلام کرد که شاپور بختیار نخست وزیر سابق ایران اظهار امیدواری کرده است که "قیام" آینده ایرانیان به صورتی گسترده تر و منظم تر و با شدت بیشتر صورت گیرد. خوب این نشان دهنده دو چیز است. یکی این که امپریالیسم آمریکا و تمام دستگاه تبلیغات امپریالیسم در غرب خیلی کوشش می کنند حادثه ای را که روی داده کوچک جلوه دهند. آنها در داخل به شبکه ضد انقلاب در تهران دستور داده اند شایع کنند که اصلا کودتایی در میان نبوده است. همه اینها اصلا دروغ بوده و این فقط شگرد و ترفند است برای اینکه عده ای را که ناراحت بودند، توقیف بکنند.

تا شب حرکت، من جریان را به مقامات اطلاع می دادم، از جمله به دفتر امام، خامنه‌ای و رفسنجانی. با صلاح‌دید آقای خامنه‌ای قرار شد که برای تسریع در آگاه کردن سپاه پیش از همه به سرهنگ "حاتمی" فرد مورد اطمینان ایشان که در مقر ریاست جمهوری در اتاقی کار می‌کرد اطلاع بدهم. رابط کودتاچیان از دوست ما خواسته بود که اگر افراد کاملا مطمئنی را می‌شناسد چند نفر را با خود برای کمک در صورت لزوم بیاورد. با موافقت سرهنگ "حاتمی" قرار شد سه نفر از رفقای ورزیده حزبی و از طرف سپاه هم سه نفر را معرفی کنند و دوست ما به رابطش آمادگی شش نفر را اطلاع بدهد. رابط کودتاچیان دو روز پیش از حرکت مبلغ ۶۰ هزار تومان (شصت اسکناس هزار تومانی نو) به دوست ما داده بود که میان افراد ۶ گانه تقسیم کند و گفته بود که این تنها برای مخارج همین يك دو روز اول است و پس از پیروزی صحبت از صدها هزار تومان و بیشتر مطرح بود. من در آخرین دیدارم با سرهنگ "حاتمی" این شصت هزار تومان را به او دادم و از او رسید گرفتم و رسید در دفتر کارم در مرکز حزب بود که به دست غارتگران افتاد.

روز پیش از عزیمت کودتاچیان به نوژه شیخ هادی غفاری با شماری از نوچه‌هایش و زیر حمایت پاسداران به دفتر مرکزی حزب یورش بردند و هر چه را که در آن بود به غارت بردند. من از دفتر حزب بیرون آمدم و نزدیک ساعت ۶ بعد از ظهر خود را به خانه آقای خامنه‌ای رساندم و به ایشان گفتم که کودتاچیان امشب حرکت خواهند کرد. ایشان هم فوراً لباس پوشیده و برای آگاه ساختن مقامات از خانه خارج شد. سرهنگ حاتمی بعدها به ریاست دانشکده افسری منصوب شد و دیگر او را ندیدم.»

اینهاست اسناد افتخار حزب توده ایران. اسنادی که با شوی زیر شکنجه در تلویزیون و به میدان تیرباران افسران توده ای و به دار کشیدن رهبران و کادرهای حزب توده ایران امکان ندارد از بین برود. این نوع اسناد را مرتب باید منتشر کرد تا بتوان تبلیغات حاکمیت علیه حزب توده ایران را خنثی کرد. در غیر اینصورت، نوشتن مطالب و صدور اعلامیه‌هایی که مشابه آن را دیگر سازمان‌ها و احزاب در مقاطع مختلف می‌نویسند و صادر می‌کنند که دردی را از ما دوا نمی‌کند. تازه سازمان‌ها و احزابی که باید درباره عملکردهایشان در سالهای اول تاسیس جمهوری اسلامی پاسخگو باشند. حتی به توده‌ایها باید پاسخگو باشند زیرا یا نفهمیدند ما در باره "نبرد که بر که" چه می‌گوئیم و چگونه نگران چپ روی‌ها و تقویت جناح راست و آدمکش در حاکمیت جمهوری اسلامی هستیم و یا نمی‌خواستند بفهمند. یک آرشیو حرف ما در این زمینه داریم. یکی دیگر از کارهایی که باید بکنیم جمع کردن اعلامیه و اسناد همین سازمان‌ها و موضع‌گیری‌های آنها در آن سالها و بیرون کشیدن نظرات و پیشنهادات و نقش‌آفرینی‌های آنها. حالا آقایان در مهاجرت از ما طلبکار هم شده‌اند. از راه کارگر و تروتسکیست‌ها و سه جهانی‌های مائوئیست بگیرید و بیائید جلو تا برسیم به دسته بندی‌های چریک‌های فدائی خلق و در راس همه اینها مجاهدین خلق. باید مشخص شود هارترین جناح در جمهوری اسلامی چگونه توانست روی موج حوادث و چپ

روی ها و ماجراجوئی ها یکه تاز حاکمیت شود. تازه این مربوط به آن سالهاست. ما درباره سالهای مهاجرت هم حرف و سخن بسیار داریم. از خیانت امثال بایک امیرخسروی به حزب و پشت کردن به گذشته خویش تا خرده ریزهائی که راه او را به اشکال مختلف دنبال کردند و برای حزب توده ایران در مهاجرت تاریخ شفاهی ساختند.

درباره جنگ و حمله ارتش عراق به ایران هم یکی از شماره های تاریخی "نامه مردم" را میدهم که بعنوان ضمیمه این گفتگو منتشر کنید. این سند هم نشان میدهد که ما چگونه بعد از خنثی سازی دو کودتای طیس و نوژه بیمناک حمله عراق به ایران بودیم. ما وظیفه داریم اینها را بصورت برجسته منتشر کنیم، زیرا در سایه غفلت ما در این زمینه هاست که امثال آقایان هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، مهدوی کنی و کسان دیگری بعنوان خاطرات خود مطالبی را در باره سالهای اول انقلاب و تاسیس جمهوری اسلامی می گویند و ذهن مردم را پر می کنند که در آنها آگاهانه درباره نقش حزب در آن سالها یا سکوت می کنند و یا بصورتی تحریف و تحقیر شده از آن می گویند و از نقش و سهم مخرب خود در منحرف کردن مسیر انقلاب سخنی نمی گویند. به این دلیل است که معتقدم نباید برای رسیدن به بخش های دیگر گفتگویی که داریم عجله کرد و از روی این اسناد و مدارک عبور کرد. بهرحال این مطالب را نسل جدید در ایران می خواند، کپی می کند و به دیگران میدهد و دست به دست می شود و در داخل هیات های تحریریه مطبوعات و رسانه ها و از سوی وبلاگ نویسان نسل جوان نیز خوانده می شود. این جالب نیست که در شب کودتای نوژه حجت الاسلام هادی غفاری و گروه های اولیه فشار و حزب الله که دور خودش جمع کرده بود به دفتر حزب ما حمله می کند؟ چطور می توان تصور کرد چنین حمله ای بی ارتباط با کودتا بوده است؟ آن همه درباره تعلق حزب توده ایران در برابر کودتای ۲۸ مرداد می نویسند و هیچکس گریبان دولتی ها و ملیون را نمی گیرد که شماها که در حاکمیت بودید در آن واقعه چه کردید! و حالا همگی درباره خنثی سازی دو کودتای هولناک که در آن حزب توده ایران نقش آفرین اصلی بود سکوت می کنند و امیدوارند به دست فراموشی سپرده شود. آقایان مرتب از آزادگی های شاپور بختیار سخن می گویند، اما کسی پاسخ نمی دهد که ایشان در ستاد جنگ عراق برای آغاز حمله به ایران چه می کرد؟ همکاری مجاهدین خلق با صدام حسین محکوم است - که هست- اما همکاری ژنرال های شاه و شخص شاپور بختیار با ارتش صدام حسین برای حمله به ایران محکوم نیست؟

می بینید توده ایها چقدر از همه طلبکارند و آنوقت به حاشیه خزیده ایم و میدان را سپرده ایم به طلبکاران؟

برایتان یک ماجرای دیگری را تعریف کنم که مربوط به چند شب پیش است. در برنامه گفتگو و یا یک عنوانی با این مضمون درباره نقش مطبوعات در دوران کوتاه نخست وزیر شاپور بختیار سؤال می کردند و افرادی پاسخ می دادند. من کار ندارم که پاسخ دهندگان چه می گفتند و یا نمی گفتند. هر کس به خودش مربوط است که حوادث و رویدادها را چگونه ببیند. اما چرا ما نباید در باره این مسائل حرف بزنیم؟ حتی در حد همین تریبون های اندکی که بعنوان سایت های اینترنتی در اختیار داریم و البته معتقدم این تریبون را می توان پر قدرت تر کرد، به شرط آنکه بخواهیم و همه توان حزب را برای اینکار بسیج کنیم و برای آن برنامه داشته باشیم.

اداره کننده آن برنامه تلویزیون امریکا که در ایران هم طیف وسیعی آن را می بینند آقای چالنگی بود. ایشان با این نقل قول از شاپور بختیار که در دیدار با اهل مطبوعات آن زمان گفته بود شروع کرد "معیار آزادی مطبوعات برای من لوموند است" و بعد سؤالش این بود که چرا از بختیار که از چنین آزادی طرفداری می کرد مطبوعات وقت حمایت نکردند و رفتند دنبال حمایت از آقای خمینی که دیدیم با آزادی چه کرد؟

ما اگر می خواستیم پاسخگو باشیم اینگونه پاسخ میدادیم:

- اجازه بفرمائید ابتدا با یک سؤال از شما و گرفتن یک جواب کوتاه جلو برویم. آن سؤال اینست که مگر شاه در تیرماه ۱۳۳۱ مصدق را برکنار نکرد و قوام را نخست وزیر نکرد؟ مگر بر اثر قیام ۳۰ تیر، یعنی چند روز بعد از این برکناری و برگماری که خودش خلاف قانون و اختیارات پادشاه بود مجبور نشد به نوعی عذرخواهی کرده و عقب نشینی کند و دوباره تن به نخست وزیری مصدق بدهد؟ خوب حالا شما بفرمائید چرا یکسال بعد آن عقب نشینی و عذر خواهی را فراموش کرد و دست به کودتای ۲۸ مرداد زد؟
مجری برنامه، یعنی آقای چالنگی می توانست همان ادعاهای سلطنت طلب ها را تکرار کند و بگوید: برای این که خطر کودتای توده ایها وجود داشت.

ما پاسخ می دادیم:

- بسیار خوب. ما اصلا وارد این بحث نمی شویم که حزب توده می خواست کودتا کند و یا نکند، چون می خواهیم به یک نتیجه دیگری برسیم که در چارچوب سؤال شما در باره بختیار است. پرسش بعدی از شما اینست که در زمان نخست وزیر علی امینی هم خطر کودتای توده ایها وجود داشت که شاه او را هم برکنار کرد و زمام مطلقه امور را گرفت دست خودش؟

هر پاسخی که مجری برنامه داشت می توانست بدهد و بگوید تا مردم خود قضاوت کند. اما ادامه بحث ما از پایان پاسخ او اینگونه شروع می شد:

آن شاهی که تن به نخست وزیر بختیار داد، در جستجوی فرصت و زمان بود. به محض آنکه ارتش و ساواک دوباره بر امور مسلط شده و مردم به خانه هایشان باز می گشتند و شاه هم از مصر به ایران باز می گشت، آقای بختیار را اگر خیلی خوش شانس بود و سر و کلاه را با هم نمی داد، به خانه اش بازگردانده و هفته ای یکبار اجازه میدادند برای دیدن دوستانش به کلوب ایران برود. تیغ تیز بر گلوی مطبوعات و مطبوعاتی کشیده می شد. همچنان که بر گردن هر کس که محرک تظاهرات مردم شناخته می شد.

بنابراین، آن بی اعتمادی به وعده ها و سخنان آقای بختیار در دوران نخست وزیری اش را در این واقعیت جستجو کنید. این واقعیت که اعتماد ملی نسبت به دربار شاه و شخص شاه و دستگاه حکومتی اش فرو ریخته بود و روشنفکران زخم خورده و مردم فریب خورده بیش از ۳ دهه دیگر فرصت سرنگونی او را نمی خواستند از دست بدهند. شاه تمام فرصت های خود را در ابتدای دهه ۴۰ برای عقب نشینی و تن دادن به رفرم و اصلاحات از دست داده بود و سال ۵۷ سال به صدا در آمدن ناقوس مرگ آن رژیم بود.

مطبوعات وقت هم دقیقا یک کار حرفه ای کردند که بیشتر حجم اخبار را به بزرگترین واقعه، یعنی انقلاب اختصاص دادند. اخبار در خیابان ها بود نه در کاخ نخست وزیری یا مجلس. دوران اخبار دولتی و مجلسی تمام شده بود.

می بینید؟ توده ایها حرف دارند، استدلال دارند، منطقی دارند، با حوادث انقلابی زندگی کرده اند. حتی اگر بخش کوچکی از بینندگان تلویزیون امریکا در ایران هم این استدلال های ما را بخوانند و یا به گوششان برسد باز هم مفید تر از سکوت ما و واگذاری میدان به آقایانی است که همه امکانات را در تلویزیون امریکا و تلویزیون جدید بی. بی. سی قبضه کرده اند. در مطبوعات و رادیو تلویزیون دولتی هم که فرصتی به ما برای گفتن این حرف ها نمی دهند. بنابراین چه راهی باقی مانده جز اینکه خودمان امکاناتمان را بسیج کنیم و همه توان خودمان را جمع کنیم و برویم به سمت یک یورش واحد به تحریم کنندگان توده ایها، به دگرگون جلوه دهندگان حوادث انقلاب و سالهای پس از انقلاب.

- فکر می کنیم شیرازه کار از دست همه مان در رفت و به پایان حجم در نظر گرفته شده هفتگی برای گفتگو رسیده ایم.

بله. درست است. اما مهم نیست. بالاخره این حرف ها هم باید زده شود و گذشته را به امروز وصل کرد. والا فکر می کنند این گفتگوها تنها شامل حال و گذشته می شود و چه باید می

کردیم و یا چه کردیم، نه اینکه چه باید بکنیم و چه می خواهیم بکنیم. عیبی ندارد. هفته دیگر شما هم حاشیه نروید و به من هم اجازه حاشیه رفتن ندهید تا گفتگو را از "تمرکز سازمانی" در سازمان غیر علنی حزب دنبال کنیم.

راه توده ۲۰۹ ۱۹,۰۱,۲۰۰۹